

سعادت انسان در نسبت دین و اخلاق

میلاذ دهقانی

دانش آموخته دانشگاه فردوسی مشهد. کارشناسی ارشد

milad.dehghani@mail.um.ac.ir

دکتر عباسعلی سلطانی

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

soltani@um.ac.ir

مرضیه فردوسی دولت شانلو

دانش آموخته دانشگاه فردوسی مشهد. کارشناسی ارشد

m.ferdowsi@mail.um.ac.ir

چکیده

قدرت عاقله انسان فصل مقوم و اساس انسانیت است و انقسام عقل به عملی و نظری و تحقق عقل عملی در اخلاق روشن است. عقل و اختیار دو همزاد انسانند؛ بدون اختیار، قوه عقل بی‌معنا و نقض غرض است. اختیار و آزادی اراده و عمل انسان، او را در دو راهی انتخاب خیر یا شر، صلاح یا فساد و شکر یا کفر قرار می‌دهد. اما شاکرا و اما کفورا. عقل عملی یعنی اخلاق او را به راه خیر و صلاح و شکر رهنمون می‌کند. طبع بشر همگام با طبیعت دنیا، بیشتر میل به سوی دنیا و متعلقات دنیوی گرایش دارد لذا به شدت تحت تأثیر مادیات و منفعت‌طلبی قرار می‌گیرد و این به سبب عدم کمال عقل بشری است. به سبب نقصان عقل بشری، نیازمند هدایت الهی به وسیله بعثت انبیا و رسولان و پیامبران هستیم که همان دین است. لذا از آنجا که احکام دین مطابق و موید عقل است، احکام دین ارشادی است و آنجا که نیست، مولوی می‌باشد و انجام این اوامر ارشادی و مولوی مساوی سعادت‌مند شدن انسان می‌باشد. البته مهم اینست که احکام واقعی و حقیقی دین کجاست؟ و راه دستیابی به آن چگونه است؟ روش پژوهش در این مقاله توصیفی-تحلیلی است و هدف از آن این است که بیان نماید که سعادت انسان در گرو دین (وحی و انبیا الهی) و اخلاق (عقل) است و در پرتو وجود هر دو رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی برای انسان میسر می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر هر کدام از آن‌ها وجود نداشته باشد، به سعادت نخواهیم رسید.

کلیدواژگان: عقل عملی، سعادت انسان، احکام دین، بعثت انبیا.

مقدمه

سعادت بشر یکی از محوری ترین مسائل علم اخلاق و فلسفه در طول تاریخ بشریت است. سعادت مسئله ای حیاتی می باشد که همواره درباره چیستی و چرایی آن در میان اندیشمندان و مکاتب فکری و اخلاقی گوناگون در سرتاسر جهان مورد بحث قرار گرفته است و دیدگاه های متعددی درباره آن شکل گرفته است. هویداست که دانشمندان اخلاق، هدف نهایی علم اخلاق را خوشبختی و سعادت دانسته اند. همان حقیقتی که برای به دست آوردن آن تمام انسان ها در یک تلاش و کوشش همیشگی به سر می برند و غالباً از عدم وصول به آن ناراحت و نالانند. سعادت که از مفاهیم اخلاقی خوب و پسندیده است، آنچنان در زندگی آدمی اهمیت دارد که رسیدن به آن، حقیقت و هدف زندگی همه می باشد و برای همه مطلوبیت ذاتی دارد. در واقع این عقل آدمی است که خوب و بد اعمال را درک می کند و تشخیص می دهد که فلان عمل خوب است و باید انجام داد و فلان عمل قبیح است و نباید انجام داد؛ یعنی ملاک تشخیص افعال، عقل است اما در محدوده ای که قدرت درک و شناخت دارد. با این حال به خاطر ناقص و محدود بودن عقل آدمی و ضعف علمی او، عقل به تنهایی نمی تواند درباره سعادت و راه رسیدن به آن داوری کند و نظر جامع و کامل بدهد؛ بنابراین نیازمند عاملی است که به او در این جهت کمک کند و آن چیزی نیست جز وحی و انبیا الهی که خداوند آن را برای هدایت و رستگاری انسان ها مبعوث نموده است. عقل آدمی، حجت باطنی و انبیا الهی، حجت ظاهری برای هدایت می باشد که همچون دو بال دوشادوش سعادت بشری در حرکت اند و بدون آن ها انسان را یارای رسیدن به سعادت و کامیابی نیست، عقل مربوط به حوزه اخلاق و وحی و انبیا الهی مربوط به دین هستند؛ بنابراین سعادت انسان در نسبت دین و اخلاق تعریف می شود. گویا دین و اخلاق، دو جزء جدانشدنی و لاینفک از یکدیگرند و بدون وجود هر کدام از آن ها امکان رسیدن به رستگاری و سعادت وجود ندارد. روش پژوهش در این مقاله توصیفی-تحلیلی است و با مطالعات صورت گرفته درباره این موضوع، می توان گفت که درباره موضوع این مقاله هیچ پیشینه ای یافت نشده و پژوهشی جدید می باشد که امیدواریم مورد استفاده تمامی علاقه مندان به پژوهش و دانشجویان قرار گیرد. هدف از این مقاله آن است که بیان نماید سعادت انسان در گرو دو عامل والای دین و اخلاق می باشد، دو عاملی که هر دوی آن ها برای سعادت بشر لازم و پشتوانه یکدیگرند و در کنار یکدیگر سبب رستگاری و سعادت فرد و جامعه می شوند.

تعاریف

سعادت: سعادت از ریشه «سعد» به معنای خوشبخت و نیکبخت و بر خلاف شقاوت و بدبختی است. (طریحی، بی تا، ج ۳: ۶۹) سعادت را می توان با یک عبارت کوتاه چنین معنا کرد: «رسیدن به هر نوع کمال ممکن که انسان استعداد و شایستگی وصول به آن را دارد و به عبارت دیگر بهره برداری صحیح از نیروهای مختلف مادی و معنوی که در اختیار انسان است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶: ۲۴) سعادت را لذت پایدار و نه لذت های آنی معنا کرده اند و اگر کسی بتواند همیشه در زندگی لذت ببرد، کاملاً سعادتمند خواهد بود اما چون چنین چیزی میسر نیست، می توان گفت در این جهان سعادتمند کسی است که لذت های وی از نظر کمیت و کیفیت نسبت به درد و رنج هایش پایدارتر است. (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۱۶)

دین: دین در لغت به معنای مختلفی چون جزا و مکافات، حساب، طاعت و بندگی به کار رفته است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳: ۱۶۹ و ۱۷۰) دین در اصطلاح مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان ها باشد. گاهی همه این مجموعه حق و گاهی همه آن، باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است. اگر مجموعه حق باشد، آن را دین حق و در غیر این صورت، آن را دین باطل و یا التقاطی از حق و باطل می دانند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۱۲) علامه طباطبائی درباره دین می نویسد: «مجموعه اعتقادهایی در حقیقت انسان و جهان و مقررات متناسب با آنکه در مسیر زندگی مورد عمل قرار می گیرد، دین نامیده می شود.» (طباطبائی، ۱۳۶۰: ۳) یکی از دانشمندان غربی درباره دین می نویسد: «آن جنبه از تجربه ها، اندیشه ها، احساسات، فعالیت های یک فرد که به وسیله آن می کوشد با آنچه مقدس و الهی شمرده می شود یعنی قدرت بسیار متعالی، ارزشمند و هدایت کنند، زندگی کند.» (هیوم، ۱۳۷۸: ۱۸)

اخلاق: واژه اخلاق از ریشه «خلق» به معنای خوی و طبع است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰: ۸۶) اخلاق جمع خلق عبارت از یک سلسله ملکات نفسانی است که به سبب آن ها صدور اعمال و انجام کارها به آسانی و بدون نیاز به فکر و تأمل صورت می پذیرد. (اسماعیلی یزدی، ۱۳۸۲: ۷) در اصطلاح، علم اخلاق را می توان چنین تعریف کرد: «مجموعه ملکات نفسانی و صفات و خصایص روحی.» (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۱۱)

مطلوبیت سعادت و اهمیت آن در تعالیم دینی

سعادت یکی از مفاهیم والای اخلاقی است که برای همه انسان ها مطلوبیت ذاتی دارد؛ یعنی همه افراد خواهان سعادت و رستگاری هستند حتی اگر آن را به زبان نیاورند اما در قلب و در درونشان این احساس نیاز وجود دارد. سعادت همان کمال و تقرب به خدا می باشد که مخصوص انسان هاست. همه نظام های اخلاقی وجود یک مطلوب نهایی را پذیرفته اند و این مطلوب نهایی، کمال و سعادت است که گاهی از آن به فلاح و فوز تعبیر می شود. (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۱۶) سعادت همان لذت و خوشبختی انسان در دنیا و آخرت است که وجودش متأثر از کار و تلاش آدمی است، اعمالی که برخاسته از جسم و روح است؛ زیرا تأثیر تلاش انسان در رسیدن به هدف خصوصاً اگر آن هدف سعادتش باشد، کاملاً آشکار است. بدیهی است که اگر انسان بداند که سعادتش در گرو تلاش اوست، تحقیقاً تلاش خواهد کرد. زمانی که انسان در دو بعد مادی و معنوی به کمال و ترقی برسد، به کمال والا و سعادت نائل می شود. چشمه های حکمت و بصیرت از قلبش بیرون می زند چشمش به جمال حق روشن می گردد. سعادت انسان در گرو ایمان و باور قلبی به خدا، معرفت و بینش صحیح و عمل صالح است و با رشد و تعالی

آن‌ها است که سعادت شخص تأمین می‌گردد، مقرب درگاه حق می‌شود و به بهشت برین می‌رسد؛ یعنی سعادت با توجه به بعد معنوی و حیات اخروی معنا پیدا می‌کند و بالاترین غایت و نهایی است که انسان برای رسیدن به آن در تکاپو است. البته به این نکته توجه شود که سعادت دنیوی نیز امکان‌پذیر است و سعادت تنها منحصر به آخرت نیست اما سعادت اخروی، تنها سعادت حقیقی و جاودان است. البته از آنجا که انسان تنها جسم یا روح نیست بلکه حقیقت وجود او از هر دو قسمت تشکیل شده، بنابراین سعادت را هم باید در هر دو قسمت جست‌وجو کند و مسلماً هر برنامه‌ای که تنها به یک قسمت از وجود انسان توجه داشته باشد، متضمن سعادت او نخواهد بود؛ چون با واقعیات خارجی تطبیق نمی‌کند. (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۶: ۲۶) در قرآن کریم و روایات به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به موضوع سعادت اشاره شده است. در قرآن واژه‌های «سعید»، «فلاح» و «فوز» وجود دارد که بر سعادت‌مندی دلالت می‌کند. از جمله آن‌ها می‌توان به آیه ۱۳۰ سوره آل‌عمران «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، آیه ۱۰۵ سوره هود «يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ»، آیه ۲۲ سوره مجادله «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و آیه ۴۵ سوره انفال «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» اشاره نمود. این آیات بیانگر این هستند که آدمی می‌تواند با انجام کارهای شایسته به فلاح و رستگاری برسد. چنین شخصی حتی اگر در دنیا سختی بکشد و با مشکلات دست و پنجه نرم کند، در آخرت سعادت‌مند خواهد بود؛ چرا که لذت و خوشی ابدی را به خوشی و لذت آنی دنیا ترجیح داده و رنج و سختی دنیوی برایش چنین چیزی نیست؛ بنابراین انسان سعادت‌مند غرق در خوشی بدی است. خوشی و لذتی که پایدار و جاودانه است و در آن نیستی راه ندارد. در احادیث شیعه نیز به روایاتی بر می‌خوریم که در آن از سعادت‌مندی سخن گفته شده است. در غررالحکم آمده است: «سعادت انسان در دینداری و عمل برای آخرتش است.» (آمدی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۴۰۲) همچنین آمده است که «رسیدن به سعادت در مبادرت و پیشی گرفتن در خوبی و کارهای پسندیده است.» (شیخ‌الإسلامی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸۰) در روایت دیگری آمده است که سعادت انسان در زیبایی و خوبی اخلاق است. (طبرسی، بی‌تا، ج ۱: ۳۹۳) در بینش الهی و زندگی انسان دو مرحله وجود دارد: دنیا و آخرت. مرحله نخستین به دومی مانند یک چشم به‌هم زدن و مرحله دوم بی‌پایان است؛ از این رو سعادت‌مند کسی است که بتواند طولانی‌ترین لذت‌ها را داشته باشد؛ زیرا ملاک سعادت، پایدار بودن لذت است. (حائری-یزدی، ۱۳۸۴: ۱۷)

با نگاهی گذرا در آیات قرآن کریم و روایات می‌توان به اذعان کرد که سعادت، لذت پایدار اخروی، همچون الماسی می‌ماند که همه انسان‌ها به دنبال آن هستند. قرآن و روایات، عواملی را برای رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت ذکر کرده‌اند که آدمی می‌تواند با رعایت کردن آن‌ها همان انجام فضایل پسندیده و دوری از رذایل است، به سعادت ابدی محشور شوند. با این حال کسی می‌تواند به سعادت برسد که در این راه ریاضت کشیده و به‌خود سختی دهد. در قرآن و روایات بسیار از سعادت سخن گفته شده و این تکرار مکرر به‌خاطر اهمیت و ضرورت زیاد آن می‌باشد. سعادت یکی از دغدغه‌های بشر است که با آن دست و پنجه نرم می‌کند و خواهان رسیدن به آن است. با این حال نگرش‌ها متفاوت است و هرکسی سعادت را در چیزی می‌بیند. یکی در خوشی دنیا و دیگری در آخرت؛ اما با توجه به آیات قرآن کریم که سخنان خداوند متعال است، می‌توان گفت که منظور از سعادت، سعادت اخروی است، سعادت‌تی که تنها با انجام اعمال خوب و دوری از شهوات و هوی‌پرستی می‌توان به آن رسید.

اهمیت اخلاق و دین در زندگی

اخلاق و دین از مفاهیم بحث‌برانگیز در هر جامعه و نظامی به‌شمار می‌رود که درباره پیدایش، فلسفه، اهمیت و نقش و تأثیری که بر فرد و جامعه می‌گذارند، بسیار سخن گفته شده و نظریات گوناگون و متعددی پیرامون آن‌ها مطرح شده است. این دو مفهوم نقش به‌سزایی در فرآیند زندگی و اعمال آدمی دارند و با توجه به آن‌ها زندگی معنا می‌یابد. بعضی معتقدند که تمام اصول اخلاقی بازگشت مناسبات خاص اجتماعی انسان با دیگران می‌کند؛ به طوری که اگر اجتماعی اصلاً وجود نمی‌داشت و هر انسانی کاملاً جدا از دیگران می‌زیست و هر فرد بی‌خبر از وجود دیگران زندگی می‌کرد، اخلاق اصلاً مفهومی نمی‌داشت؛ زیرا غبطه و حسد، تواضع و تکبر، حسن‌ظن، عدالت و جور، عفت، سخاوت و بخل و امثال این‌ها از مسایلی است که فقط و فقط در اجتماع و در برخورد انسان با دیگران مفهوم دارد. بنابراین انسان منهای اجتماع با انسان منهای اخلاق همراه خواهد بود. (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۶: ۳۰) اما ما معتقدیم که اخلاق از مفاهیم و گزاره‌هایی است که از همان ابتدای آفرینش بشر وجود داشته است. انسان‌ها از همان آغاز زندگی درک می‌کردند که مثلاً ظلم بد است، نیکی خوب است و ... و این باورهای اخلاقی در میان آن‌ها وجود داشته است؛ بنابراین اخلاق یا به صورت دقیق‌تر علم اخلاق سبقه تاریخی دارد، گویی با وجود آدمی قرین شده و تا آخر عمر با او باقی می‌ماند. حال باید دید که این گزینه طبیعی که در وجود آدمی است و انسان کاملاً به آن آگاه است، چیست و از کجا آمده؟ و به اصطلاح فلسفه آن چیست؟ تحقیق و پژوهش‌های فلسفی صورت گرفته درباره اخلاق را فلسفه اخلاق گویند. فلسفه اخلاق، علمی است که درباره مبادی تصویری و تصدیقی علم اخلاق بحث می‌کند، یعنی هم تصورات و مفاهیمی را که در علم اخلاق و جملات آن به کار می‌روند و پیش از ورود در این علم مورد تصور و مورد قبول قرار می‌گیرند، مثل سعادت، کمال، مسئولیت، الزام، حسن، قبح، خیر و شر و ... توضیح می‌دهد و هم مسایلی را که پرداختن به تصدیقات و جملات اخلاقی متوقف بررسی و حل آن‌هاست و پیش از ورود به علم اخلاق باید مورد اذعان واقع شوند تا مسائل علم بر آن‌ها مبتنی گردد، مثل انسان طالب کمال است، انسان دارای مسئولیت است و ... مورد بحث قرار می‌گیرند. (یحیایی، بی تا: ۲۸) علم اخلاق هم علمی است که به بررسی فضایل و رذایل اخلاقی و به عبارت دیگر به ملکات انسانی می‌پردازد. اهمیت و ضرورتی که اخلاق در زندگی فردی و اجتماعی دارد، به هیچ‌وجه قابل چشم‌پوشی نیست. با اخلاق است که زندگی انسان مفهوم واقعی و درست به خود می‌گیرد و کارها به بهترین نحو ممکن انجام می‌شود. در سایه اخلاق، انحراف‌های اخلاقی از بین رفته و مفاهیم والایی چون عدالت، آزادی، برابری، دگردوستی و ... شکل می‌گیرد. این اخلاق است که به زندگی فردی و اجتماعی بشر جان تازه‌ای می‌بخشد و منشأ فضایل بسیاری می‌گردد. حال هرچه اخلاق و فضایل اخلاقی را در خود رشد دهیم و تقویت کنیم، به همان اندازه هم درخت سعادت ما پر و بال می‌گیرد و بارورتر می‌شود. بسیاری از مفاسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... در نتیجه عدم وجود فرهنگ اخلاق در آن جامعه می‌باشد. جامعه‌ای که به دنبال پیشرفت و ترقی در همه سطوح است، باید ابتدا فرهنگ اخلاق را در جامعه‌اش نهادینه نماید و با تبلیغات گسترده و وسیع آن را شکوفا کند تا به جامعه‌ای آرمانی و به اصطلاح مدینه فاضله برسد. هر جامعه‌ای که اخلاق بر آن حکمرانی کند و پشتوانه اخلاقی داشته باشد، هیچگاه با شکست مواجه نخواهد شد. در واقع سعادت فرد و جامعه در گرو اخلاق است و با وجود اخلاق، جایگاه انسانیت آدمی حفظ می‌شود. هر خلق و خوی برجسته انسانی علاوه بر جنبه‌های معنوی و اخروی، تأثیر عمیقی در زندگی مادی و دنیوی انسان‌ها دارد؛ به همین دلیل باید تصور کرد که مسائل اخلاقی یک سلسله مسائل فردی و شخصی است و چیزی جدا از زندگی اجتماعی انسان‌هاست، بلکه به عکس، رابطه بسیار قوی و نزدیک با آن دارد و هرگونه دگرگونی اجتماعی بدون دگرگونی اخلاقی امکان‌پذیر نیست. به تعبیر دیگر مردمی که می‌خواهند در یک جامعه بزرگ، زندگی سعادت‌مندانه توأم با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند، لاقلاً

باید به آن حد از رشد اخلاقی برسند که حقایق مربوط به تفاوت انسان‌ها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند. (مؤسسه فرهنگی هنری جام طهور، ۱۳۹۵: ۹۲۱) تا اینجا اهمیت و ضرورت وجود اخلاق در دو جنبه فردی و اجتماعی به اختصار بیان شد. حال به سراغ دین و نقش و آثاری که در زندگی بر فرد و جامعه می‌گذارد، می‌پردازیم.

دین پدیده‌ای عالمگیر است که در تمام نقاط جهان از وجود و عدم آن سخن گفته می‌شود. دین پدیده نوظهوری نیست که از آن سخن گوئیم، بلکه دین هم مانند اخلاق سابقه طولانی به بلندای بشریت دارد. در تمام تاریخ بشر، دین نقش برجسته‌ای از خود بر جای گذاشته است. نقشی که با مطالعه در تاریخ، می‌توان کاملاً به آن پی برد. یکی از وجوه تمایز انسان و حیوان در دین می‌باشد که همین عامل، یکی از عوامل برتری انسان نسبت به حیوان گشته است؛ چرا که انسان موجودی است که فطرت و سرشتش گرایش به خدا و دین دارد. این میل قلبی از همان کودکی در وجود او نهادینه شده و بدون نیاز به تعلیم و تربیت قابل درک است. دین یعنی اعتقاد به وجود خدا و تسلیم مطلق در برابر فرامین الهی. وجود خدا و اعتقاد به او از موضوعات و مسائل بسیار مهمی است که آدمی همواره به آن فکر می‌کرده و موضوع محوری همه ادیان و مکاتب فکری است؛ به‌همین دلیل در میان فیلسوفان، نظریات مختلفی نسبت به وجود خدا مطرح شده است. بعضی وجود خدا را بدیهی و بعضی دیگر نیازمند دلیل می‌دانند؛ اما نظریه صحیح آن است که وجود خدا بدیهی است و نیاز به دلیل ندارد. انسان با مشاهده و تدبیر مخلوقات و نعمت‌هایی که به ما ارزانی فرموده و نظمی که در جهان هستی وجود دارد، پی می‌برد که قطعاً چنین جهانی، خالقی دانا و توانا دارد؛ چون انسان وقتی به خود و جهان هستی می‌نگرد، نوعی رابطه علی و معلولی در ذهنش ایجاد می‌شود و از این رابطه به شناخت خدا می‌رسد؛ بنابراین شناخت خدا فطری است و انسان در اعماق قلبش رابطه خود را با خدا احساس می‌کند و میل به خداجویی و خداپرستی با او عجین شده است. شناخت خدا و اعتقاد به او همان دین است و کسی را که به چنین اعتقادی برسد را دیندار گویند. دین ذاتاً به‌گونه‌ای است که به زندگی دین‌مدار شکل می‌دهد؛ زیرا دین شامل باورهاست و به هر حال باورها بر تصمیم‌ها سیطره دارند. دین‌مداری همه زندگی انسان را در ارتباط با خدا و زندگی آخرت می‌بیند، می‌داند که خداوند کمال مطلق است و معارف و احکامش از طریق حجتی خطاناپذیر به انسان رسیده و التزام و تعهد به آن نیازهای فطری انسان را بر می‌آورد و به نیازهای طبیعی او و زندگی دنیای او معنا و جهت می‌دهد و آن‌ها را در جهت رشد انسان، نظم و نسق می‌بخشد. (حسنی، ۱۳۸۳: ۹) دین به زندگی انسان سمت و سوی شایسته می‌بخشد، روح او را به کمال می‌رساند و سعادت را برای او به ارمغان می‌آورد. دین یکی از پشتوانه‌های محکم و قوی برای رسیدن انسان به کمال است و تأثیر آن در زندگی بشریت انکارناپذیر است. تجربه نشان داده است، کسانی که دارای دین بودند، زندگی بهتری نسبت به دیگران داشتند. دین بسیاری از مشکلات روحی، روانی، فکری و اخلاقی، ترس‌ها و روان‌پریشی‌ها را از بین می‌برد و به آدمی آرامش می‌بخشد. متأسفانه جهان امروز با وجود پیشرفت و توسعه و تکنولوژی در عرصه‌های مختلف از رذایل اخلاقی رنج می‌برد و انسان امروزی با اینکه غرق در پیشرفت است اما نتوانسته مشکلات روحی و روانی خود را حل کند و درگیر تشویش و نگرانی است. با کمک دین می‌توان با این بحران‌های فرارو مقابله نمود و بر مشکلات فائق آمد. در این راه انبیا الهی نقش واسطه‌ای میان انسان و خدا دارند. وحی الهی بر آن‌ها نازل می‌شود و آنان این وحی را به انسان‌ها می‌رسانند. اصلاح و تکامل حیات انسانی، هدف اصلی همه پیامبران الهی و مصلحان جوامع بشری در طول تاریخ بشریت بوده است؛ به‌گونه‌ای که روند اصلاحات متناسب با رشد جوامع و عقلانیت بشر و تغییر حیات اجتماعی انسان‌ها در طول تاریخ، ویژگی‌های خاص خود را داشته است. اصلاحات در مکتب پیامبران، همواره از یک‌سو معطوف به سنت و از سوی دیگر ناظر به وضعیت موجود انسان و جامعه بوده است؛ یعنی این اصلاحات با تغییر تدریجی از وضعیت موجود به سوی جامعه مطلوب دینی در حرکت بوده است؛

بنابراین در سایه الطاف دین می‌توان در زندگی دنیوی و اخروی به سعادت و خوشبختی و آرامش رسید. شخص دین‌دار هیچگاه احساس تنهایی نمی‌کند؛ چرا که در همه جا وجود خدا را احساس می‌کند و چون خدا حاضر و ناظر همه اعمال اوست، هیچگاه به سراغ گناه نمی‌رود، چشم و دلش به نور حق روشن می‌شود و به این ترتیب بنده خوب خدا می‌شود و مقرب درگاه حق قرار می‌گیرد. اهمیت دین در زندگی فردی و اجتماعی را نمی‌توان انکار کرد و می‌توان اذعان کرد که در دنیای کنونی، دین عامل رفع بسیاری از سرگشتگی‌ها و مشکلات روانی است و تمامی این مباحث را می‌توان به یک جمله ختم نمود و آن این است که «دین سبب رستگاری بشر در دنیا و آخرت است».

اصول موضوعه در علم اخلاق و دین

هر علمی دارای اصولی است و بر طبق آن‌ها عمل می‌کند. علم اخلاق هم که یکی از بهترین علوم بشری است، دارای اصولی می‌باشد. این اصول عبارت‌اند از:

الف) انسان دارای اختیار است: یکی از مسائل مهم، مسئله جبر و اختیار است که به صورت گسترده مطرح گردیده و علمای بزرگ مسلمان کتاب‌های متعددی درباره آن نوشته‌اند. مسئله قضا و قدر (سرنوشت) از همان آغاز یعنی از زمان پیامبر (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) مورد سؤال بود و به خوبی برای مردم تبیین می‌شد. دیدگاه گوناگونی چون مسئله جبر و اختیار از سوی متکلمان و فیلسوفان مطرح شده است. گروهی انسان را جبرگرا می‌دانند و گروهی او را مختار. حال باید دید که جبر و اختیار چیست؟ جبر و اختیار دو مفهوم در مقابل یکدیگرند. جبر یعنی اینکه تمامی کارهایی که انسان انجام می‌دهد، از روی زور و جبر است و به اراده و اختیار او نیست و هیچ احدی در عالم فعلی انجام نمی‌دهد مگر اینکه خدا بخواهد. پس هر کاری که می‌کنیم و هر راهی را که می‌رویم، اجباری است و انسان نمی‌تواند از روی اراده و اختیار کاری انجام دهد اما اختیار همانطور که از نامش پیداست؛ یعنی انسان همه کارها را از روی اراده و دلخواه خود انجام دهد، هیچ کاری به اجبار نیست و مقهور فاعل دیگری نیست. حال باید دید جبر و اختیار چه تأثیری در اعمال و نتیجه کار انسان دارد؟ باید گفت که مسئله جبر و اختیار و پذیرش هر کدام از آن‌ها در روند زندگی نتایج و آثار خاصی به بار می‌آورد. در مسئله جبرگرا، انسان همه کارهای خود را به اراده و اختیار خدا نسبت می‌دهد و می‌پندارد که از خود بی‌اراده است؛ بنابراین هر عملی که انجام می‌دهد اعم از خوب و بد، همه به دست خداست. چنین شخصی فکر می‌کند که سرنوشت و تقدیر او از قبل رقم خورده و او هیچ نقشی در آن ندارد؛ بنابراین دست از کار و تلاش بر می‌دارد، منزوی می‌شود و تنها به دنبال خوشی و راحتی خودش است؛ چرا که می‌گوید حتماً خدا چنین چیزی خواسته و خواسته که من اینگونه باشم؛ بنابراین زندگی‌اش را به بیهودگی می‌گذراند و هیچ هدفی در زندگی ندارد، چنین شخصی حتی شاید به کارهای زشت و رکیک چون زنا و ... روی آورد. لذا می‌توان گفت که مسئله جبر و پذیرش آن در اعمال آدمی نتیجه خوبی به دنبال ندارد و اما در مسئله اختیارگرا، انسان دارای اختیار و اراده و به اصطلاح مختار است. نتیجه همه کارهایش را در اثر تصمیم‌های خود می‌داند و می‌داند که هر کار خوب و بدی که انجام دهد، به اراده خودش است؛ بنابراین در زندگی دارای هدف است و در پی آن است که با انجام کارهای خوب و پسندیده به سعادت برسد و سبب خشنودی خدا که خالق اوست، شود. چنین کسی هیچگاه خدا را ملامت نمی‌کند و پسندیده به سعادت برسد و سبب خشنودی خدا که خالق اوست، شود. چنین کسی هیچگاه خدا را ملامت نمی‌کند؛ چون که مختار آفریده شده و سرنوشتش به دست خودش رقم زده می‌شود. اما آنچه که از نظر منطقی و عقلی درست و موجه می‌باشد، آن است که انسان با اراده و اختیار آفریده شده و به اصطلاح مختار است. در علم اختیار هم بحثی با عنوان «انسان موجودی مختار است» مطرح شده و جزء اصول و

زیربنای آن قرار گرفته است. همانطور که بیان نمودیم، انسان با اراده و آزادی‌ای که دارد می‌تواند هر کاری انجام دهد هرکاری انجام دهد، خواه آن کار خیر باشد و خواه شر، این به دست اوست که ببیند چه می‌خواهد و چه می‌خواهد نکند. در علم اخلاق، انسان مختار به دنبال کمال و سعادت خویش است و می‌خواهد با انجام دادن کارهای خوب و شایسته زندگی خوبی را برای خودش در نیا و آخرت رقم بزند. او هدفمند است و دارای برنامه‌ریزی. هیچگاه ترس و ناامیدی به‌خود راه نمی‌دهد و در تکاپو و تلاش برای رسیدن به بهترین‌هاست. البته درست است که انسان آزاد و مختار است اما این آزادی و اختیارش در طول اراده خداست؛ یعنی آن آزادی و اختیار از آن خداست و بدون خدا هیچ یک از آن‌ها محقق نمی‌شود. همانطور که اگر خدا نباشد، ما هم در این جهان نبودیم. خداوند خواسته است که انسان به دست خودش و با کار خودش، سرنوشتش را رقم بزند. آزادی و حق انتخاب یک واقعیت وجدانی و عقلی برای انسان است و اندیشه جبر به بهانه اینکه برخی از آیات قرآن، هدایت و ضلالت انسان-ها را امری بیرون از اختیار آنان می‌داند و این خداوند است که به صورت جبر برخی را هدایت می‌کند و برخی دیگر را اضلال می‌نماید، اندیشه خام و بی‌مایه‌ای بیش نیست و انسان با مراجعه به وجدان و عقل خود، این حقیقت را درک می‌کند. (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۱: ۱۶۸ و ۱۶۹) ذکر این نکته لازم است که همه افعال آدمی از روی اختیار نیست، بلکه اختیار و آزادی او هم دارای محدوده‌ای است. البته این محدودیت تکوینی یا طبیعی نیست که نقطه معینی برای توقف سیر بشر وجود دارد بلکه مقصود آن است که توان انسان «لایتناهی» نیست بلکه بستگی به تلاش او دارد که تا چه میزان از نیروی طبیعت را مسخر کند و آزادی انسان، آزادی طبیعی است. آزادی طبیعی هم عبارت است از اینکه انسان مختار باشد، هرچه را که می‌خواهد و می‌تواند انجام دهد. این آزادی را ظاهراً حدی نیست اما در واقع به واسطه اشکالات زندگانی طبیعی خیلی محدود است. (فهیم‌نیا، ۱۳۸۷: ۸۱) اینکه می‌گویند هیچ برگی به اذن خدا نمی‌افتد، بیانگر همین موضوع است. بنابر مطالب گفته شده، می‌توان گفت که در دین و اخلاق، انسان دارای آزادی و اختیار است، آزادی و اختیاری که مطلق نیست و دارای محدوده است و ثواب و عقاب کارها در نتیجه اعمال خود اوست. اوست که تصمیم می‌گیرد چه راهی انتخاب کند و به کجا برود. بر طبق این الگو و نظریه، آفرینش انسان و کارهایش بیهوده نیست، بلکه هدفمند است؛ چرا که انسان را به تکاپو و تلاش و می‌دارد و از تنبلی و سستی می‌رهاند و زندگی سرشار از امید و آرزو و سعادت را برایش به ارمغان می‌آورد.

ب) انسان دارای مطلوبیت نهایی است: انسان بنا به اقتضای ظرفیت وجوی خویش نسبت به آنچه که آن را موجب سعادت و مایه رشد و عامل خوشبختی می‌بیند، علاقه‌مند شده و بدان دل می‌بندد؛ ذهن پس از این دل‌بستگی به کار می‌افتد و کیفیت تحقق این میل و جاذبه را پی می‌جوید و بالأخره جسم در جریان وصول به این تمایل راه تبیین شده به‌وسیله ادراک را طی کرده و بر بیرون از خود اثر می‌گذارد و در این میان، این قدرت اراده است که انجام و تحقق هر مرحله یا تمام مراحل را و یا توقف حرکت در هر قسمت را امضا می‌نماید. (سایت پرتال امام خمینی، ۱۳۹۵) انسان با قدرت و ویژگی‌هایی که خدا به او داده است، می‌تواند بر جهان تأثیر بگذارد و آن را به تکاپو و دارد، قدرت اختیار که در وجود آدمی نهادینه شده است، سبب صعود و نزول او می‌گردد. حال اگر انسان از اختیار و آزادی خود در جهت خیر و خوبی استفاده نماید و در راه حق گام بردارد، به عرش می‌رسد و بالعکس، اگر از آزادی و اختیارش در جهت خلاف و شر استفاده نماید و به بیراهه رود، به فرش و مرتبه حیوانیت تنزل پیدا می‌کند. پس همه چیز بستگی به آزادی و اختیار او دارد. او هر تصمیمی که بگیرد، بر زندگی و به تبع بر جامعه تأثیرگذار است. انسان می‌تواند به کمال و سعادت مطلوب که همان تقرب به خدا و خشنودی او از انسان است، برسد و این ممکن نیست مگر با اختیار. در علم اخلاق و دین، انسان دارای مطلوبیت نهایی است و تنها موجودی است که در روی این کره خاکی می‌تواند مرتبه خود را تغییر دهد و به مطلوب نهایی برسد. خداوند به انسان عقل عطا فرموده و او را مختار آفریده است،

پس او با سایر مخلوقات خدا متفاوت است. به این مسئله در قرآن کریم نیز توجه شده و علم اخلاق هم کاملاً به آن واقف است. انسان می‌تواند استعدادهای وجودی‌اش را شناسایی کند و با استفاده صحیح از آن‌ها به سعادت برسد. انسان پتانسیل و امکانات رسیدن به کمال و سعادت را داراست اما در این راه آنچه که به کمک او می‌شتابد و دست او را می‌گیرد، اختیارش است. انسان بدون اختیار مانند ربات می‌ماند و تا زمانی که به او دستور ندهند، قادر به کاری نیست. با وجود اختیار است که کارها ارزش پیدا می‌کنند و رد نزد خدا بالا می‌روند. طبعاً اختیار انسان، نقش به‌سزایی در تصمیم‌گیری و جهت‌گیری‌های او دارد؛ تصمیم‌هایی که او را در وادی خیر و شر قرار می‌دهد. حال اگر تصمیمش در جهت رسیدن به خیر و خوبی و فضایل و کمال باشد، قطعاً به مطلوبیت نهایی که همان سعادت است، نائل می‌گردد.

رابطه اخلاق و دین و نسبت آن‌ها با سعادت بشر

موضوع رابطه اخلاق و دین از موضوعاتی است که مورد گفتگوی دانشمندان قرار گرفته و دیدگاه‌های مختلفی هم در برابر آن مطرح شده است. در واقع ما می‌خواهیم بدانیم که آیا اخلاق ارتباطی با دین دارد یا اینکه اخلاق بدون دین معنا و مفهوم پیدا می‌کند و مستقل از دین است؟ قبل از رنسانس در اروپا، مفاهیم اخلاقی با دین همراه بوده و مذهب رایج در آنجا که مسیحیت بوده، بیشتر وری جنبه‌های اخلاقی تکیه می‌کردند و دستورات اخلاقی را از کتاب مقدس، استخراج و تبیین می‌کردند. بعد از رنسانس که آرام آرام گرایش مذهبی ضعیف می‌شد، کم‌کم این فکر به وجود آمد که می‌توان اخلاق را جدای از دین مطرح کرد و به تدریج این فکر قدرت گرفت تا در قرن‌های اخیر به صورت رسمی اخلاق منهای خدا را مطرح کردند، البته در مقابل هم کسانی چه از مسیحیت و چه از غیرمسیحیت موضع‌گیری‌هایی کردند که اخلاق بدون دین تحقق پیدا نمی‌کند. (یحیایی، بی‌تا: ۱۹۰) بعضی از مکتب‌های اخلاقی، اخلاق را کاملاً از دین جدا می‌دانند و معتقدند که نظام اخلاقی می‌تواند بدون اعتقاد و داشتن دین، وجود داشته باشد و ما نیازی به دین نداریم؛ چرا که اگر انسان هیچ اعتقادی هم به دین نداشته باشد و هیچ دینی را نپذیرفته باشد و به اصطلاح کافر باشد، باز هم می‌تواند اخلاق مدار باشد و نظام اخلاقی را بپذیرد؛ چون اخلاق هیچ ربطی به پذیرش دین ندارد و این دو، دو چیز کاملاً متفاوت و متمایز از یکدیگرند. در اخلاق، عقل و وجدان آدمی است که حکم می‌کند، فلان چیز خوب است و فلان چیز بد و این ربطی به دین ندارد. در مقابل مکتب‌هایی نیز وجود دارد که معتقدند اخلاق و دین در ارتباط با یکدیگر، معنا پیدا می‌کند و اخلاق بدون دین هیچ مفهوم و ارزشی ندارد و بعضی از مکتب‌ها نیز قائل به هردوی این‌ها هستند و راه میانه در پیش گرفتند. نظر درست آن است که به‌طور قطعی و مطلق نمی‌توان گفت که اخلاق به دین مرتبط است؛ چون اخلاق در اصل هیچ ارتباطی به دین ندارد و عقل بشر به‌تنهایی قادر به درک و تشخیص مفاهیم است و می‌تواند بفهمد که راستگویی خوب است و دروغ بد. از طرفی وجدان انسان به‌گونه‌ای است که وقتی ظلمی را مشاهده می‌کند، از آن ناراحت می‌شود. پس عقل و وجدان بشر مفاهیم و احکام اخلاقی خوب و بد را می‌فهمد و در اصل اخلاق نیازی به دین نیست. ما بیان نمودیم که خیر و شر اخلاقی در واقع مبین رابطه‌ای است که بین افعال اختیاری انسان و نتایج نهایی آن‌ها دارد و ما وقتی می‌توانیم بفهمیم که کاری خیر یا شر است که این رابطه را کشف کنیم. بدانیم که یک فعل با کمال نهایی ما رابطه مثبت دارد که خیر باشد یا رابطه منفی دارد که شر باشد. لازمه پذیرفتن اصل این نظریه متوقف بر پذیرفتن وجود خدا یا ثبوت یا وحی نیست؛ چه رسد به دستورات دینی. منتها در اینکه کمال نهایی چیست و چگونه باید رابطه بین افعال و کمال نهایی را کشف کرده، در اینجا است که ارتباط با دین پدید می‌آید. (یحیایی، بی‌تا: ۱۹۳) پس اگر در اخلاق به دنبال کمال نهایی و سعادت باشیم، به دین نیازمندیم. در ثانی، در اخلاق، ما از طریق عقل و وجدان، مفاهیم و درک می‌کنیم، در صورتی که عقل

بشر ناقص و محدود است و قادر به شناخت جزئیات نیست و کلی نگر می‌باشد؛ به همین دلیل ما به عامل دیگری نیاز داریم تا به شناخت همه چیز برسیم و سعادت‌مند شویم. تنها عاملی هم که می‌تواند در این وادی به کمک عقل آید و دستش را بگیرد، انبیا الهی و وحی خداوند است. برای درک بهتر این موضوع به نقش دو حجت ظاهری و باطنی در تحقق سعادت انسان می‌پردازیم:

الف) قوه عقل (حجت باطنی): عقل نیرویی است که به وسیله آن حسن و قبح و حق و باطل را تشخیص داده و مجهولات را از معلومات کشف و خیر و شر و نفع و ضرر را با آن می‌شناسد و چون این نیرو شهوات و خواسته‌های نفسانی را مهار می‌کند، آن را عقل می‌نامند. (فقیه‌امامی، ۱۳۷۹: ۲۳) بعد ادراکی انسان در دو حوزه نظر و عمل فعالیت می‌کند، اگر متعلق شناخت اشیا آن‌گونه که هستند یا خواهند بود، باشد، به آن حوزه شناخت نظری می‌گویند ولی اگر متعلق شناخت، عمل انسانی از جهت خوب و بد یا بایدها و نبایدها باشد، به آن حوزه شناخت عملی می‌گویند؛ از این‌رو فیلسوفان، علوم را به علوم نظری و عملی یا حکمت نظری و عملی تقسیم کرده‌اند. (سبحانی‌تبریزی و محمدرضایی، ۱۳۸۴: ۳۰) بنابراین عقل انسان به دو قوه نظری و عملی تقسیم می‌شود. عقل عملی و نظری همچون دو بال می‌مانند که انسان را به سعادت رهنمود می‌کنند و لازمه سعادت جمع هر دوی آن‌ها می‌باشد؛ گرچه انسان بعد از تکمیل قوه عملی به سعادت دست می‌یابد اما سعادت حقیقی زمانی برای وی حاصل می‌شود که هر دو قوه علمیه و عملیه به کمال خویش دست یابند. (پوشیان جویباری و خادمی، ۱۳۹۲) عقل نظری مقدمه عقل عملی است و برای رسیدن به سعادت ابتدا فرد باید به عقل نظری برسد. عقل نظری هم فی‌نفسه کافی نیست بلکه به دنبال آن، عقل عملی می‌آید که عامل سعادت است. پس برای سعادت بشر، هر دو قوه نظری و عملی نیاز است اما آن قوه عقلانی که دارای اهمیت بسیار است و بر دیگری برتری دارد، قوه عملی است. بدین ترتیب نهایت عقل نظری و عملی نهایتاً «فنا فی‌الله» است، بالجمله نهایت عقل، مستفاد فنا فی‌الله است و عقل عملی هم که آخرین مرتبه‌اش فنا فی‌الله است، پس غایت هر دو عقل در آخر یکی است و کمال انسانی به عقل عملی است؛ زیرا که عقل عملی ارجاع کثرت، وحدت به صورت عملی و خارجی است، لذا کمال انسان به عقل عملی است. (زندیه، ۱۳۹۲: ۱۱۴ و ۱۱۵) عقل یکی از منابع استنباط احکام شیعه در کنار قرآن و سنت قرار گرفته و حجیت آن بر همگان کاملاً آشکار است. عقل نقش زیادی در شناخت و درک امور ایفا می‌کند و احادیث فراوانی هم درباره اهمیت آن وجود دارد که در آن‌ها به عقل بهای زیادی داده شده و آن را حجت باطنی گویند. این پدیده وجدانی، مستقیماً و بدون هیچ واسطه ذهنی برای آدمی قابل درک است. خداوند متعال در همان هنگام که سرشت هر انسانی را در رحم مادر، جایگزین می‌کند، نعمت عقل را نیز مانند سایر نعمت‌ها به او مرحمت می‌فرماید و این ودیعه ارزشمند اهلی ابزار توانای انسان برای درک حقایق عالم و دستیابی به آن‌ها به شمار می‌آید. انسان از طریق عقل خود می‌تواند خدا را دریابد، انبیا و ائمه علیهم السلام را بفهمد، قیامت را درک کند، به انواع و اقسام نعمت‌های خدادادی پی ببرد، به خودشناسی برسد، راه زندگی را پیدا کند و خیر و شر را بشناسد، به طوری که اگر خدا این نعمت عظیم را در اختیار انسان قرار نمی‌داد، انسان حیوانی از حیوانات به شمار می‌آمد. (انصاریان، ۱۳۸۷: ۳) بنابراین خداوند نعمت عقل را در وجود آدمی قرار داده و به این ترتیب انسان را بر سایر موجودات برتری داد. انسان با استفاده از عقلش می‌تواند به حقایق بسیاری دست یابد. تأثیری که عقل در سعادت و شقاوت انسان دارد، انکارنشده است. این به خودش بستگی دارد که از عقلش در چه راهی استفاده نماید. اگر از عقلش در راه خیر و خوبی استفاده نماید، به سعادت می‌رسد اما اگر عقلش را در راه نادرستی به کار بندد، به شقاوت و هلاکت می‌رسد. ناگفته نماند که نقش اختیار انسان نیز ارتباط زیادی با این موضوع دارد و عقل انسان در سایه اختیار است که عملی می‌شود و ارزش

پیدا می‌کند. عقل برترین نعمت الهی است که خداوند آن را به انسان ارزانی فرموده است. بنابراین او هم باید قدر این گوهر گرانها را بداند؛ زیرا همه چیز به برکت وجود او حاصل می‌شود.

ب) انبیا الهی و وحی: مهمترین و اساسی‌ترین شناخت‌ها، شناخت خدای متعال و برترین تکالیف و وظایف انسان، ادای حق عبودیت و بندگی مولا و خالق یکتاست و این دو بدون انبیا و رسولان برای انسان میسر نیست و انسان با نبود پیامبر و نبی از خدای خود غافل بوده و کفر و ایمان از او منتفی است و چنین انسانی را نه می‌توان کافرش نامید و نه می‌توان در زمره مؤمنانش جای داد. (بیابانی اسکویی، ۱۳۹۲: ۴۷) کار مهمی که وحی کرد، این است که دنیا، نفس و سود و زیان روح را به خوبی به ما شناساند و از این واقعیت پرده برداشته و گناه را شعله و سیم معرفی کرد و معلوم است که نمی‌شود با آتش و سم بازی کرد. (مؤسسه فرهنگی هنری جام طهور، ۱۳۹۵: ۹۳۹) مسئله نبوت و وحی الهی، عالی‌ترین پایه‌ایست که انسان به آن احتیاج دارد و در سایه آن می‌تواند به سعادت برسد. خداوند از طریق وحی، دستورات و احکام را که انسان در زندگی به آن نیازمند است، به پیامبران نازل می‌کرد و پیامبر هم آن دستورات و احکام را برای مردم بیان می‌کرد. پس پیامبران برای هدایت انسان‌ها مبعوث شده‌اند. در واقع هدف بعثت پیامبران، اصلاح عقل، قلب و نفس انسان و به کمال رساندن آن‌ها می‌باشد. پیامبران آمده‌اند تا جامعه‌ای آرمانی و ایده‌آل نظیر مدینه فاضله به بشریت تقدیم کنند. در این راه انسان‌ها باید از رهنمودهای انبیا در جهت خودسازی و تنبه استفاده نمایند و آن را در زندگی‌شان به کار بندند. ارسال پیامبران ارتباط مستقیمی با هدف آفرینش انسان و تکامل او دارد. انسان برای رسیدن به تکامل و سعادت به افرادی دانا و باتقوا نیازمند است تا با استفاده از دانش و تقوای آن‌ها بتواند این راه صعب و دشوار را بپیماید. این رهبران و افراد دانا و باتقوا هامن پیامبران هستند که همچون شمع در دل تاریکی می‌درخشند و به اطراف خود که همان انسان‌ها هستند، روشنی و نور می‌بخشند. چنین کسی که به دیگران روشنی و آگاهی می‌بخشد، باید ویژگی‌های خصوصی داشته باشد تا مردم به او اعتماد کرده و به سراغش بروند. او باید از هر گناهی پاک و منزّه و به اصطلاح معصوم باشد تا بتواند الگو و سرمشق خوبی برای همگان باشد. بنابراین پیامبران از مقام عصمت برخوردارند تا رفتار و گفتارشان مورد اقتباس مردم قرار گیرد؛ چون انسان در آغاز راه فطرتاً استعداد پذیرش دو حالت ترقی و سقوط را دارد، نیاز به معلمان و واعظان و ادب‌کنندگان و هدایت‌پیشگاناست تا برخی را به لطف و مهر و بعضی را به خشم و قهر از جانب شقاوت به سمت سعادت سوق دهند، شقاوتی که نیاز به کوشش فراوان ندارد، بلکه خود سکون و توقف، نوعی شقاوت است و سعادت‌ی که نیازمند به تلاش زیاد و انقلاب درونی دارد. (ابراهیمی‌دینانی، ۱۳۸۷: ۴۰)

دین پشتمانه اخلاق و اخلاق پشتمانه دین: رکن اساسی در اجتماعات بشری اخلاق است، اینکه می‌گویند اخلاق بدون پایه دینی هم استحکامی خواهد داشت، هرگز باور نکنید، درست مثل استکان بدون پشتوانه است که اعتباری ندارد. (مؤسسه فرهنگی هنری جام طهور، ۱۳۹۵: ۶۴۰۵) مذهب پشتمانه‌ای برای اصول اخلاقی انسانی همچون عدالت، امانت، درستکاری، حق‌شناسی، گذشت و دیگر صفات عالی انسان است، همان اصولی که بدون آن‌ها نه تنها زندگی، نظم و آرامش خود را از دست می‌دهد، بلکه به یک میدان جنگ تبدیل می‌گردد، البته ممکن است این اصول اخلاقی و اجتماعی را بدون مذهب هم پیدا کرد ولی مسلماً بدون یک اعتقاد دینی راسخ این مفاهیم، نه تنها اصالت خود را از دست می‌دهند بلکه به صورت یک سلسله تذکرات غیر لازم‌الاجرا در می‌آیند، چه اینکه اصول اخلاقی منهای مذهب مانند نصایح یک دوت صمیمی خواهد بود که در عمل به آن و عدم عمل به آن کاملاً مختاریم. (مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۵: ۳) از طرفی جامعه بی‌اخلاق که دست به نسبی‌گرایی بزند و اخلاق را کنار بزند مانند این است که از منظر دین نتواند به سعادت حقیقی دست پیدا کند. دین، سعادت و حقیقت و نجات را برای

جامعه به ارمغان می آورد. دین جامعه بی اخلاق را جامعه بی دین هم می داند. دین تأکید می کند که جامعه بی اخلاق، جامعه بی - دین است، جامعه بی مبدأ و بی مقصد و بی سعادت است. سعادت انسانها پیوندی با امور اخلاقی دارد. جامعه بی اخلاق، جامعه فاضله و سالم نیست. جامعه ای بدون دستیابی به سعادت حقیقی دست پیدا کند؛ بنابراین دین پشتوانه اخلاق و اخلاق هم پشتوانه دین است و هر دو در کنار یکدیگر، سعادت آدمی را فراهم می کنند. البته ذکر این نکته قابل توجه است که نیت در ارزش اخلاقی، تأثیر زیادی دارد. طبق راهنمایی عقل، انسان چیزی را انتخاب می کند که ارزش بیشتری دارد؛ پس ارزش اخلاقی همراه مسئله نیت مطرح می شود و از دیدگاه اسلام، کار اخلاقی و ارزشمند، کاری است که صرفاً برای تحصیل رضای خداوند انجام گیرد.

فلسفه بعثت انبیا این است که عقل را که خزانه الهی در وجود بشر است، بگشایند و گوهر گرانبهایی را که خدا در این خزانه قرار داده، آشکار کنند. انبیا عاقلترین مردم تاریخ بوده اند؛ عقل آنان قویترین عقول و دارای ذخیره های گرانقدر الهی است. (انصاریان، ۱۳۸۸: ۲۴۱) ما بیان نمودیم که عقل انسان، بزرگترین سرمایه وجودی اوست و با کمک عقلش می تواند به سعادت و شقاوت برسد. سعادت و شقاوتش بستگی به نحوه استفاده از عقلش در جهت خیر و شر و عملکرد آن دارد. انسان با استفاده از عقلش می تواند، خود، خدا و جهان هستی را بشناسد. عقول انسانها با یکدیگر متفاوت است و هرکسی از عقل بهره ای برده است، عده ای کم و عده ای زیاد. اگر هرکسی از همان اندازه عقلش که خدا به او داده است، در جهت خیر و خوبی استفاده نماید، به خوشبختی می رسد و خداوند هم به همان اندازه ای که به او نعمت (عق) عطا کرده، از او بازخواست می کند. چنانکه در آیه ۷ سوره طلاق آمده است: «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» یعنی آنان که امکانات وسیعی دارند، باید (برای زنان شیرده) از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدست اند، از آنچه که خدا به آنها داده، انفاق نمایند. خداوند هیچکس را جز به مقدار توانایی که به او داده، تکلیف نمی کند، خداوند به زودی بعد از سختی ها آسانی قرار می دهد.

کسی که کاری را از دیگری می خواهد، باید مقدماتش را در اختیار او قرار می دهد و معنا ندارد من از کسی کاری را بخواهم ولی ابزارش را در اختیار او قرار بدهم که در این صورت، کار قبیح و زشتی انجام شده است. بنابراین خداوندی که ما را آفریده و به ما دستور حرکت به سوی سعادت و رستگاری داده، به مقتضای قاعده لطف باید ابزار و وسایل وصول به سعادت را نیز در اختیار ما بگذارد و اگر ذی المقدمه ای را بدون در اختیار قرار دادن مقدمه طلب کند، قبیح است. لذا خداوند برای سعادت و رستگاری بشر و رسیدن به قله های تکامل دو وسیله مهم را که همان عقل (حجت باطن) و پیامبران (حجت ظاهر) است، در اختیار بشر قرار داده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۱: ۱۲۱) با این حال که عقل انسان، قوه بارزشی در انسان به شمار می رود و از آن به حجت باطنی تعبیر می شود اما دارای محدودیت هایی است. عقل انسان کلی نگر است و به جزئیات توجهی نمی کند، گسترده نیست و به همه چیز معطوف نمی شود. خداوند فقط شمه ای از عقل را به انسان عطا کرده است. از طرفی امکان خطا و اشتباه در عقل وجود دارد و به شدت تحت تأثیر عوامل مختلف درونی و بیرونی چون ظن و گمان، هوای نفس، شتابزدگی، تعصب و ... قرار می گیرد و از آنها تأثیرپذیر است. پس عقل سلیم وجود ندارد و پیامبران آمده اند تا نیروی عقل را به کار بیندازند و آن را از هر گونه غفلت، هوی و هوس و ... رها نمایند. عقل انسان تا اندازه ای می تواند خوبی ها و بدی ها را تشخیص دهد و اگر جنود نفس تحت سیطره احکام عقل قرار گیرد، چنین انسانی سعادت مند خواهد شد. البته منظور از عقل در اینجا عقل عملی است که احکام ارزشی صادر می کند و می تواند در حد توان خود، خوبی ها و بدی ها را تشخیص دهد. حال اگر

تبعیت از عقل انسانی با تبعیت احکام و اوامر انبیا توأم گردد، انسان می تواند به سعادت واقعی خود نائل گردد. (کنگره اندیشه- های اخلاقی عرفانی امام خمینی، ۱۳۸۲: ۴۶۳) ما باید بدانیم که علم و دانش ما محدود است و با تمام پیشرفت هایی که در تمام علوم و دانش ها نصیب بشر شده، هنوز آنچه را که ما می دانیم، در برابر آنچه نمی دانیم همچون قطره ای در برابر دریا و گاهی در برابر کوه است؛ به تعبیر دیگر قلمرو قضاوت و درک عقل ما منطقه کوچکی است که شعاع علم و دانش آن را روشن ساخته و ما از بیرون آن به کلی بی خبریم. در اینجاست که پیامبران می آیند و این منطقه وسیع را تا آنجا که ما نیاز داریم، روشن می سازند. (فتوحی اردکانی، ۱۳۸۴: ۲۴۸) اسلام معتقد است که عقل و دینف دو موهبت الهی هستند که خداوند به بشر ارزانی داشته است. آدمی با عق و دین می تواند به سعادت جاودانه برسد؛ عقل، دین را و دین، عقل را تأیید می کند و انسان با کمک دو بال عقل و وحی می تواند به سعادت دنیوی و اخروی نائل گردد. (سبحانی تبریزی و محمدرضایی، ۱۳۸۴: ۳۸ و ۴۴) در دین هم آمدن پیامبران و هدف بعثت آنان مطرح شده است. این دو (عقل و انبیا) در کنار یکدیگر معنا پیدا می کنند و در صورتی که به هم ضمیمه گردند، انسان را به سعادت می رسانند. عقل مرتبط با اخلاق و وحی و انبیا الهی مرتبط با دین است. در اینجا می توان به ارتباط و نسبت دین و اخلاق در سعادت بشر پی برد؛ یعنی عقل انسان، خوب و بد امور را درک می کند و با تشخیص خوبی و بدی می تواند راه سعادت خود را انتخاب نماید. صحبت از خوبی و بدی امور که مرجع تشخیص آن عقل است، در علم اخلاق مطرح می شود. از طرف دیگر عقل انسان با توجه به محدود و ناقص بودنش قادر به تشخیص همه امور نیست لذا خداوند پیامبران را برای به کمال رساندن قوه عقل و نفوس انسانی به سوی انسان ها مبعوث کرد. اعتقاد به نبوت و پیامبری همان التزام به دین می باشد و ما بیان نمودیم که برای سعادت دنیوی و اخروی انسان هم به عقل و هم به وحی الهی و پیامبران نیاز است و با مدد این دو می توان سعادت مند شد و این همان نسبت اخلاق و دین است؛ لذا می توان گفت که سعادت انسان در گرو اخلاق و دین (عقل و انبیا) است و بدون هر کدام از آن ها رسیدن به سعادت ممکن نیست.

نتیجه گیری

سعادت از مسائل بسیار مهم و حیاتی در هر جامعه به شمار می رود. سعادت مطلوبیت ذاتی دارد و هر انسانی فطرتاً طالب سعادت است و برای رسیدن به آن از هیچ کوششی دریغ نمی کند اما مسیر رسیدن به سعادت، مسیری سخت و دشوار است و هرکس را یاری رسیدن به آن نیست، پس کسانی که در این مسیر گام بر می دارند، باید صبوری کرده و با ایمانی راسخ و قوی با سنگلاخ های خودسازی مقابله نمایند. اگر انسان خود را به فضایل آراسته و از رذایل دوری نماید و خودش را برای خداوند پاک و منزّه گرداند، به کمال حقیقی که همان تقرب به خداست، می رسد. خداوند نیز در این مسیر او را یاری کرده و اسبابی را هم برای سعادت او مهیا نموده است. عقل و انبیا الهی، همان اسباب هدایت بشر می باشند که در پرتو وجود آن ها می توان به سعادت دنیوی و اخروی رسید. انسان با عقل خویش می تواند بر مسائل و مشکلات زندگی فائق آید و آن ها را به بهترین نحو ممکن حل نماید. عقل انسان خوبی و بدی امور را درک می کند و می فهمد که فلان کار خوب و فلان کار بد است؛ به همین دلیل نقش زیادی در شناخت و درک امور ایفا می کند. انسان از طریق عقل می تواند امور عقلانی چون ضرورت وجود وحی و ضرورت نبوت را درک نماید و به خودشناسی و خداشناسی برسد. خداوند نعمت عقل را به انسان برای سعادتش ارزانی فرموده است، حال به دست اوست که از عقلش در راه خیر و رسیدن به سعادت استفاده نماید و یا در راه شر و شقاوت؛ چون انسان دارای اختیار است و آزاد آفریده شده است، پس مختار است که هر راهی را که می خواهد انتخاب کند. قوه عقل هم در کنار اختیار است که ارزش پیدا می کند و بدون وجود اختیار، این قوه هم کارکردی ندارد و بی ارزش می شود. جایگاه عقل آنقدر بالا است که حتی در ردیف یکی از منابع استنباط احکام شیعیه قرار گرفته است. با این وجود بخاطر نقصان عقل بشر، به تنهایی امکان رسیدن به سعادت وجود ندارد؛ چون عقل به شدت تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی قرار می گیرد و این تأثیرپذیری او را از رسیدن به سعادت باز می دارد. در دین مبین اسلام، ایمان دینی مبتنی بر عقل است و گزینش دین و پیروی از آن به وسیله عقل صورت می گیرد. در واقع برای ایمان به خدا، نیازمند شناخت او هستیم و این شناخت میسر نمی شود مگر با وجود عقل عملی که دریابد خداوند خیر محض است و همه چیز به دست اوست. پس ابتدا باید خدا را با استفاده از عقل شناخت و سپس ایمان آورد؛ چرا که ایمان بدون شناخت هیچ ارزشی ندارد و در حقیقت ایمان نیست. بنابراین خداوند به واسطه انبیا، راه بندگی را به او نشان می دهد. پیامبران واسطه میان انسان و خدا برای احکام و دستورات الهی هستند و برای رسیدن به سعادت وجود هر دوی آن ها لازم و ضروری است. این دو مانند دو چراغ پرنور در تاریکی می باشند که یکی (عقل) در درونش روشن است و دیگری (انبیا) در بیرون از او و برای رسیدن به مقصد، هر دوی آن ها مورد نیاز است. سعادت انسان در نسبت عقل و انبیا الهی همان نسبت اخلاق و دین است. قوه عقل که قادر به درک و تشخیص خوب و بد امور است، مرتبط با اخلاق است. در اخلاق ما از حسن و قبح افعال صحبت می کنیم که تخیص آن به عهده عقل است. از سوی دیگر، اعتقاد به نبوت هم همان پذیرش دین است. به این ترتیب نسبت میان اخلاق (عقل) و دین (انبیا) در تحقق سعادت آدمی معلوم می گردد. لذا انسان مختار می تواند با استفاده از نیروی عقل که در وجود او نهاده شده و با استفاده از دستورات انبیا الهی به سعادت و خوشبختی برسد، خوشبختی و سعادت که در گرو دین و اخلاق است

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی، ۱۳۹۲، تهران، عابدزاده.
۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰، غررالحکم و دررالکلم، چاپ دوم، بی جا، دارالکتاب الإسلامی.
۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۸۷، حکمت عملی در نظر حکیم طوس: بررسی دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی، بی جا، بی نا.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۱۴، لسان العرب، بی جا، دارصادر.
۵. اسماعیلی یزدی، عباس، ۱۳۸۲، فرهنگ اخلاق، قم، مسجد مقدس صاحب الزمان.
۶. انصاریان، حسین، ۱۳۸۷، عقل محرم راز ملکوت، قم، دارالعرفان.
۷. انصاریان، حسین، ۱۳۸۸، اندیشه در اسلام، قم، دارالعرفان.
۸. بیابانی اسکویی، محمد، ۱۳۹۲، معرفت نبی و امام، تهران، نبأ.
۹. پوشیان جویباری، عارفه؛ عین الله، خادمی، ۱۳۹۲، تأثیر عمل اخلاقی بر سعادت اخروی از دیدگاه قطب الدین رازی، اولین همایش اسلام و ارزش های متعالی با تأکید بر اخلاق.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، شریعت در آینه معرفت، قم، اسراء.
۱۱. حائری یزدی، محمدحسن، ۱۳۸۴، آشنایی با اخلاق اسلامی، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
۱۲. حسنی، ابوالحسن، ۱۳۸۳، سیطره دین بر ساحت دنیا، قم، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مرکز پژوهش های اسلامی.
۱۳. زندیه، عطیه، ۱۳۹۲، وجوه عقل و کارکردهای نظری و عملی آن در اندیشه امام خمینی (س)، پژوهشنامه متین، سال ۱۵، شماره ۶۰، ص ۹۷ الی ۱۱۹.
۱۴. سایت پرتال امام خمینی، ۱۳۹۵، اختیار و کرامت انسانی، نوشته علی نقی امیری.
۱۵. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۸۱، جبر و اختیار، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۶. سبحانی تبریزی، جعفر؛ محمدرضایی، محمد، ۱۳۸۴، اندیشه اسلامی (۱)، قم، دفتر نشر معارف.
۱۷. شیخ الإسلامی، حسین، ۱۳۷۱، هدایة العلم فی تنظیم غررالحکم، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۱۸. طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۶۰، شیعه در اسلام، بی جا، بنیاد فکری و علمی علامه طباطبائی.
۱۹. طریحی، فخرالدین، بی تا، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
۲۰. فتوحی اردکانی، حمیده، ۱۳۸۴، راز آفرینش انسان از دیدگاه قرآن و روایات، قم، بیان جوان.
۲۱. فقیه امامی، حسن، ۱۳۷۹، نقش عقل در احکام الهی، اصفهان، نشر خوشنواز.
۲۲. فهیم نیا، محمدحسین، ۱۳۸۷، دین و آزادی، چاپ دوم، قم، مسجد مقدس جمکران.
۲۳. کنگره اندیشه های اخلاقی عرفانی امام خمینی، ۱۳۸۲، امام خمینی و اندیشه های اخلاقی عرفانی (مقالات اخلاقی ۱)، چاپ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره).
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۶، زندگی در پرتو اخلاق، چاپ سوم، قم، سرور.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۵، اسلام در یک نگاه، قم، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۹۱، جایگاه عقلانیت در اسلام، قم، انتشارات امام علی بن ابی طالب.
۲۷. مؤسسه فرهنگی هنری جام طهور، ۱۳۹۵، دائرةالمعارف طهور: فرهنگ و علوم انسانی، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.
۲۸. هیوم، رابرت، ۱۳۷۸، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.

